

جنبش‌های اجتماعی توانمندسازی حقوقی زنان در ایران معاصر

احمد مرکز مالگیری^۱
دریافت: ۹۸/۹/۲۳

حسن زارعی محمودآبادی^۲
پذیرش: ۹۸/۱۲/۵

رقیه کرمانیان^۳

چکیده

در دنیای معاصر، مسائل مربوط به زنان از جمله تلاش برای توانمندسازی حقوقی آنان همواره بخش مهم و تأثیرگذار در اغلب جوامع بشری بوده است. در ایران معاصر نیز به‌ویژه از عصر مشروطیت به بعد جنبش‌های اجتماعی متعددی روی داده که مطالبه‌گری حقوق زنان به‌عنوان دغدغه اصلی همه آن‌ها بوده است. از این‌قرار مسئله این پژوهش این است که توانمندسازی حقوقی توسط جنبش‌های اجتماعی زنان ایران در دوره‌های گوناگون چگونه تعبیر شده و این جنبش‌ها تا چه میزان توانستند به اهداف تعریف‌شده خود دست یابند. «سنخ‌شناسی» بیسلی به‌عنوان چارچوب نظری و «تبارشناسی» به‌عنوان روش تحقیق در این پژوهش انتخاب شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد: اهداف جنبش‌های اجتماعی زنان در ایران در جهت توانمندسازی حقوقی آنان در دوره‌های مختلف به گونه‌های متفاوت تفسیر شده است. جنبش‌های مذکور در دوران مشروطه، مطالبات برابری حقوقی زنان و مردان را به‌عنوان هدف اصلی خود برگزیدند. هدف این جنبش‌ها در دوران پهلوی اول، تلاش برای حضور زنان در اجتماع و در دوران پهلوی دوم به‌صورت مبارزه علیه استثمار زنان تفسیر شد. در دوران جمهوری اسلامی، به‌عنوان هدف جنبش‌های اجتماعی زنان فضای فعالیت در

Markazma@gmail.com

۱. دکتری حقوق، عضو هیات علمی مرکز تحقیقات مجلس شورای اسلامی.

h.zarei@meybod.ac.ir

۲. دکتری علوم سیاسی، عضو هیات علمی دانشگاه میبد، (نویسنده مسئول).

rkermanian@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری، حقوق عمومی، دانشگاه آزاد واحد میبد.

اجتماع برای زنان با انطباق بیشتری با مؤلفه‌های شرعی و بومی ایرانی فراهم شد. از این رو به حاکمیت گفتمانی انجامید که در آن مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان امری طبیعی تلقی شد. با این حساب در پرتو سنخ‌شناسی بیسلی، جنبش‌های اجتماعی زنان در چهار دوران مذکور را می‌توان به ترتیب در چارچوب فمینیسم لیبرال، فمینیسم رادیکال، فمینیسم مارکسیسمی و فمینیسم پست‌مدرنیسمی ارزیابی کرد.

کلیدواژه: توانمندسازی حقوقی، جنبش‌های اجتماعی زنان، سنخ‌شناسی، تبارشناسی، ایران معاصر.

حدود نیمی از جمعیت جامعه جهانی را زنان تشکیل داده‌اند. نگرش به زن به‌عنوان یک موجود و بلکه مفهوم اساسی ریشه در مبانی فکری گفتمان‌های مختلفی دارد که در هر دوران، یکی از آن‌ها به‌عنوان گفتمان حاکم در نظام معرفتی جوامع مختلف مورد پذیرش قرار گرفته و سایر گفتمان‌ها به‌صورت گفتمان رقیب در حاشیه قرار گرفته‌اند. تلاش برای دستیابی به حق اما موضوعی نیست که به جنسیت مربوط باشد. انسان‌ها در تمامی اعصار و در هر نظام معرفتی که زیست کرده‌اند با حق و چالش چگونگی دستیابی به حق مواجه بوده‌اند. این چالش، گاه به‌صورت مسالمت‌آمیز و گاه به‌صورت یک جنبش اجتماعی و درنهایت به‌صورت یک انقلاب تمام‌عیار نمود یافته است. به این معنی، جنبش‌های اجتماعی را می‌توان یکی از عوامل مهم دگرگونی و تغییرات اجتماعی دانست؛ مفهومی که امروزه به یک پدیده عادی زندگی سیاسی دموکراتیک تبدیل شده است (دورماگن، ۱۳۸۹: ۲۷۷).

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالبه‌گری حق به تلاش‌هایی ارجاع داده می‌شود که برای دستیابی به حقوق زنان ایجاد شده است. در سطح جهانی این فهم مشترک حاصل شده که تنها به‌واسطه توانمندسازی زنان می‌توان در جهت رفع بی‌عدالتی و تبعیض علیه زنان به نحو مؤثر و پایدار گام نهاد. به‌این ترتیب ابتدا توانمندسازی در عرصه اقتصادی او مالکیت زن بروز کرد^۲؛ اما به تدریج بسط یافت و به همه جنبه‌ها و به‌ویژه توانمندسازی حقوقی زنان، معطوف گشت. زیرا مشخص شد که نمی‌توان با تقویت توانائی‌های زنان در برخی زمینه‌ها و غفلت از سایر ابعاد به بهبود وضعیت زنان به‌صورت واقعی نائل آمد.^۳

در ایران پیشینه حرکت سازمان‌یافته و اعتراضی زنان به‌صورت جنبش‌های اجتماعی به انقلاب مشروطه برمی‌گردد. بررسی محصولات فرهنگی و هنری که در آن دوره از سوی زنان تولید شد حاکی از وجود نوعی نارضایتی از وضعیت زنان و تلاش برای توانمندسازی حقوقی زنان و درنهایت تغییر وضع موجود در بین جمع قابل‌توجهی از آن‌هاست (ترابی‌فارسانی، ۱۳۹۵: ۲). اگر بپذیریم که مهم‌ترین هدف شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی به‌صورت عام و جنبش‌های زنان به‌صورت خاص، ایجاد دگرگونی و تغییرات اجتماعی در سطح خرد و کلان بوده است، بر این اساس سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که توانمندسازی حقوقی توسط جنبش‌های اجتماعی زنان ایران در قالب چه اهدافی شکل گرفت

و در نهایت این جنبش‌ها به چه میزان توانستند به اهداف تعریف‌شده خود دست یابند. به تعبیر دیگر، بررسی نحوه عملیاتی سازی مفهوم توانمندسازی حقوقی زنان توسط جنبش‌های زنان و نیز ارزیابی میزان تأثیر این جنبش‌ها بر توانمندسازی حقوقی آنان مسئله اصلی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

۱- مفاهیم

۱-۱- توانمندسازی و توانمندسازی حقوقی

توانمندسازی، به معنای کسب قدرت برای انجام کاری خاص باهدف مشخص است. از این‌قرار قدرت تعیین سرنوشت نیز در مفهوم آن نهفته است. بر این مبنا توانمندسازی عبارت است از دسترسی به ابزار و امکاناتی که با استفاده از آن‌ها، افراد بتوانند سرنوشت خود را تعیین و به پیش ببرند (کتابی و همکاران، ۱۳۸۴: ۲۸). اما توانمندسازی حقوقی محوری‌ترین جنبه در بحث توانمندسازی زنان است. در برنامه‌های مربوط به توانمندسازی حقوقی تمرکز بر این است که زنان بتوانند از حقوق خود به نحو شایسته برخوردار و توانایی و مهارت احقاق حق را داشته باشند. به عبارت دیگر به جای استمرار حمایت موردی از زنان قربانی نقض حق و استمرار رویکرد ترحم و ضعف پروری، در این رویکرد تلاش می‌شود تا شرایط و وضعیتی فراهم شود که خود زنان توانایی صیانت از حقوق خود را داشته باشند. کلیدی‌ترین مفهوم در این رویکرد مفهوم «قدرت» برای احقاق حق است. منظور از قدرت، کل فرایند و مناسبات ساختارهای حاکم است. زنان بر این اساس، اگر توان چانه‌زنی کمی برای تأمین حقوق خود را داشته باشند میزان توانمندسازی در کمترین سطح و در صورت داشتن توان و وجود سازوکارهایی جهت تعدیل قدرت، میزان توانمندسازی در سطح مناسبی قرار دارد (Lorenzo Cotula and paul Mathieu, 2008, 9-20).

۱-۲- جنبش‌های اجتماعی به مثابه ابزار توانمندسازی حقوقی زنان

جنبش‌های اجتماعی وقتی پدید می‌آیند که گروهی از افراد به گونه‌ای سازمان‌یافته درصدد تغییر یا حفظ برخی از عناصر جامعه برآیند. به صورت کلی به هرگونه کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک یا تأمین هدف اصلی از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی، جنبش اجتماعی می‌گویند. برخی از جنبش‌ها در چارچوب قوانین جوامع خود فعالیت می‌کنند؛ درحالی‌که جنبش‌های دیگر به صورت گروه‌های غیرقانونی یا زیرزمینی فعالیت دارند

(لعل علیزاده، ۱۳۸۹: ۸۲). این جنبش‌ها اغلب دو گونه‌اند: جنبش‌های کلان نگر که اغلب سیاسی هستند با یک ایدئولوژی کلان پا به عرصه اجتماع گذاشته؛ خواهان تغییرات ساختاری، بنیادین و سریع در جامعه هستند. جنبش‌های انقلابی، کارگری، ناسیونالیستی و جنبش‌های بنیادگرا در این دسته قرار می‌گیرند. جنبش‌های خرد نگر در مقابل، به‌ندرت در پی ایجاد دگرگونی‌های بنیادین یا براندازی ساختارهای مسلط هستند؛ بلکه اغلب خواستار تغییر نگرش‌های مردم از موقعیت‌های ناخوشایند اجتماعی خویش‌اند. جنبش‌هایی مثل دفاع از محیط‌زیست، جنبش‌های دانشجویی و یا جنبش‌های زنان را می‌توان در این طبقه قرار داد. جنبش‌های اجتماعی زنان در هر زمان و هر مکانی که رخ داده و با هر پیشینه تاریخی و فرهنگی؛ در یک اصل مشترک‌اند: مطالبه حقوق زنان (لرستانی، ۱۳۸۲: ۳۹-۴۰). گرچه حقوق به‌صورت مساوی و فرا جنسیتی در بدو تولد برای تمام بشر به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما در طول تاریخ و به دلایل فرهنگی، زنان بیشتر از مردان از شمول این حقوق خارج بوده‌اند. جنبش‌های زنان بر این اساس در دوران مختلف شکل گرفته‌اند تا با ایجاد توانمندی حقوقی زنان، با استفاده از توانایی جمعی به رفع تبعیض میان زنان و مردان اقدام و برای مقابله با تبعیض‌های جنسیتی در جامعه مؤثر واقع گردند (دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری و صندوق کودکان سازمان ملل متحد، ۱۳۷۲: ۱۴) و حقوقی مثل حق رأی، حق کار، حق دستمزد برابر به خاطر کار برابر، حق مالکیت، حق تحصیل، تمامیت بدنی و خودمختاری جسمانی، حق مشارکت در قراردادهای قانونی و درنهایت حقوق سرپرستی، ازدواج و امور مذهبی را مطالبه کنند (Lockwood, Bert B, 2006).

۲- چارچوب نظری پژوهش

جنبش‌های اجتماعی زنان در حوزه مطالعات اجتماعی نیز بسیار برجسته شده؛ به‌نحوی که نظریات مختلف را پیرامون خود شکل داده که همه ذیل گفتمان فمینیسم قابل جمع هستند. شاید بتوان گفت در طول قرن بیستم، فمینیسم یکی از پر مناقشه‌ترین جنبش‌های اجتماعی و فکری در سطح جهان بوده است. بسیاری از چالش‌های نظری و دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی در وضعیت زنان را می‌توان در وهله نخست ناشی از این جنبش دانست. البته برخلاف آنچه گاه در جامعه ما تصور می‌شود، اندیشه فمینیستی، اندیشه‌ای یک‌دست نیست (لول‌آور، ۱۳۹۳: ۱۰).

کریس بیسلی در یک سنخ‌شناسی، پنج گونه متفاوت از فمینیسم را آشکار می‌کند:

(۱) فمینیسم لیبرال بر این باور است که؛ زنان و مردان به لحاظ سرشت با یکدیگر کاملاً یکسان هستند. بر این اساس، فمینیسم لیبرال منکر نقش‌های جنسیتی است.

(۲) فمینیسم رادیکال که؛ به صورت گسترده‌تر، تلاش می‌کند تا هرگونه تمایز میان زن و مرد را در تمامی عرصه‌ها نفی کند. این تفکر بر آن است تا تمایز میان دو جنس زن و مرد را نه تنها در عرصه‌های قانون بلکه در روابط شخصی و حتی در تصورات درونی حذف سازد. به عبارت دیگر، هرگونه خصوصیت رفتاری و یا نقشی که بر پایه جنسیت استوار باشد در نگاه این تفکر منسوخ است. با این حساب در این دیدگاه، دین، ارزش‌ها و احکام دینی چون اصولی ساخته دست مردان در نظر گرفته شده؛ از مصادیق ستم به زنان محسوب می‌شود.

(۳) فمینیسم مارکسیسم، اما معتقد است که سرشت زن برآمده از رابطه متقابل دیالکتیکی بین عمل، ساختمان زیستی و شرایط اجتماعی اوست. به این ترتیب، ستم به زنان ناشی از ستمی است که از جامعه طبقاتی و نظام تقسیم‌کار سرچشمه گرفته است. بنابراین اولین شرط رهایی زنان از این ستم، ترک خانه است.

(۴) فمینیسم سوسیالیسم با استفاده از روش ماتریالیسم تاریخی می‌کوشد تا مسائل زنان را بررسی و پاسخ مناسب به سؤالات فمینیستی ارائه کند. موضوع وجود ستم به زنان در این تفکر نیز به صورت پیش فرض در نظر گرفته شده و آن را هم به نظام جنسیتی و هم به نظام اقتصادی مربوط می‌داند.

در نهایت از دهه ۷۰ به بعد بر مبنای روانشناسی رفتارگرایانه و متأثر از دیدگاه‌های پست‌مدرنیسمی، تفکری به وجود آمد که بر حفظ ویژگی‌های زنانگی تأکید داشت. نقش‌های جنسیتی مثل مادری و همسری در این تفکر پذیرفته و در مقابل، نوع روابطی که از بدو تولد، دختران و پسران با آن مواجه می‌شوند مورد انتقاد قرار گرفت (بیسلی، ۱۳۸۵، ۸۵-۹۵). ۴

بر این اساس تلاش می‌شود در پرتو چارچوب نظری بیسلی و با در نظر گرفتن سنخ‌شناسی وی، پس از بررسی جنبش‌های اجتماعی زنان در ایران اهداف اصلی این جنبش‌ها شناسایی و سپس میزان موفقیت هر کدام موردسنجش قرار گیرد.

۳- روش تحقیق

با بررسی سنخ‌شناسی بیسلی به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش حاضر و مطالعه گونه‌های متفاوتی که آن‌ها از فمینیسم در دوران مختلف ارائه می‌کنند به‌سادگی یک نقطه اشتراک در همه آن‌ها آشکار می‌گردد: تأکید همه آن‌ها بر مفهوم روابط و مناسبات نابرابر حاکم در جامعه است. اما به دلیل اینکه نظریه بیسلی یکی از جامع‌ترین تقسیم‌بندی‌های انواع روابط در جامعه را بررسی کرده است مورد استفاده است. در نظریه بیسلی؛ فمینیسم لیبرال، روابط موجود را نابرابر تشخیص داده؛ ریشه آن را در نقش‌های جنسیتی می‌داند. فمینیسم رادیکال، این روابط نابرابر را دقیق‌تر دیده؛ روابط شخصی و حتی روابط فرد با خود را نیز تحت تأثیر روابط حاکم در جامعه می‌بیند. در فمینیسم مارکسیسم و سوسیالیستی روابط نابرابر به جامعه طبقاتی، نظام تقسیم‌کار و نظام اقتصادی بازمی‌گردد و در نهایت در فمینیسم پست‌مدرن، ریشه این روابط نابرابر به روابطی ارجاع داده می‌شود که کودکان از بدو تولد با آن روبرو می‌شوند.

بر این اساس منطقی خواهد بود که روش تبارشناسی ۵ به‌عنوان روش تحقیق در این پژوهش به کار گرفته شود. موضوع روش تبارشناسی مفهوم روابط و مناسبات قدرت است که آن را بر سازنده هویت‌ها می‌داند. در پرتو این نگاه، نیروهای مختلف در هر دوره‌ای تلاش می‌کنند تا از طریق ابزارها، تکنیک‌ها، سازوکارها و گفتمان‌های مختلف، هویت تاریخی خود را بازتولید یا تغییر دهند (اشرف نظری و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۰). به‌صورت متقابل در دوره‌های مختلف، روابط و مناسبات قدرت از طریق مفصل‌بندی خاصی از نیروهای متنوع بازتولید و یا تغییر می‌کند که در نهایت موجب برساخته شدن هویت‌های متفاوت می‌گردد. به‌این ترتیب، اگر در یک دوران جنسیت دوگانه مردانه و زنانه هویت می‌یابد؛ در دورانی دیگر، جنسیتی پنج‌گانه اعتبار می‌یابد. به‌عنوان مثالی دیگر، اگرچه در دوره‌ای، روابط و مناسبات حاصل از نظام طبقاتی منجر به ایجاد روابط نابرابر میان مردان و زنان شده؛ اما در دورانی دیگر نظام خانواده و آموزش و پرورش منشأ روابط نابرابر میان این دو جنس گردیده است.

در روش تبارشناسی اصل بر بی‌همتایی و نفی بدیهی انگاری است (بشیریه در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۴). هر لحظه از تاریخ نه مرحله‌ای در خط تکامل؛ بلکه لحظه خاصی است که از برآمد روابط و مناسبات نیروهای مختلف در آن دوران ویژه برساخت یافته است. در مقابل در پرتو این روش، آنچه باعث می‌شود امور خصلت بداهت و ضرورت را به خود بگیرند، مورد توجه قرار می‌گیرد. در نتیجه برای مثال در یک دوران شیوه‌های تقسیم‌کار و دورانی دیگر، کردارهای آموزشی به‌عنوان عوامل بدیهی ساز و تنها پاسخ ممکن آشکار می‌شوند (بشیریه در دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۴).

در نهایت موضوع هویت جنسی در این روش مورد تأکید قرار می‌گیرد و به آن، نه در چارچوب قواعد و معیارهای زیست‌شناختی؛ بلکه به‌عنوان یک پدیده تاریخی و فرهنگی نگریسته می‌شود (ضمیران، ۱۳۹۵: ۱۶۵). بر این اساس، هویت‌های جنسی در طول تاریخ تغییر می‌کنند؛ به این معنی که هویتی از بین نمی‌رود، بلکه هویت‌های جدید به‌صورت حاشیه‌ای در مقابل هویت‌های پیشین ایجاد شده، زیست می‌کنند. هویت‌های پیشینی نیز در مواجهه با هویت‌های جدید مقاومت می‌کنند که در نهایت با بازتولید روابط قدرت یا تغییر این روابط، جایگاه خود را به‌عنوان گفتمان حاکم از دست داده به‌صورت حاشیه‌ای مطرح می‌شوند (دلوز، ۱۳۹۰: ۱۹۹).

۴- جنبش‌های اجتماعی زنان در ایران

به‌موازات امواج فمینیسم در غرب، ایران نیز با جنبش‌هایی مشابه از سوی زنان روبرو می‌شود که نخستین نمودهای آن را می‌توان به زمان حکومت محمدشاه قاجار ارجاع داد. در این دوران، با ظهور جریان بایبه، تفکری به وجود آمد که معتقد بود با وجود باب، دیانت اسلام و احکام آن منسوخ شده است. بنابراین دیدگاه، حکم بر بی‌تکلیفی بود و در نتیجه حق زن برای گشودن چهره و کشف حجاب، ممنوعیت زندانی کردن زن در حرم‌سراها و آزادی و برابری حقوق زنان و مردان مورد توجه قرار گرفت (شفیعی سروستانی، ۱۳۸۶: ۱۵). اما به‌صورت رسمی و سازمان‌یافته، آغاز پیدایش جنبش‌های اجتماعی زنان را می‌توان در دوران مشروطه جستجو کرد. آغازی که هنوز پایان نیافته است.

نظام حکومتی ایران تا سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی) از نوع سلطنتی غیر مشروطه بود. به این معنی که گفتمان حاکم در عصر قاجار و در آستانه قرن بیستم گفتمان استبدادی و در انسداد اجتماعی و فرهنگی بود. بخشی از این انسداد و ایستایی به وضع زنان برمی‌گشت؛ به نحوی که زنان در جامعه از حق و حقوق اجتماعی چندانی برخوردار نبودند. اما در اوایل قرن بیستم، ایران و بسیاری از کشورهای جوامع شرق در مواجهه با غرب و دستاوردهای فکری آن دچار تغییر و تحول شدند که در نتیجه، مسئله زن برای اولین بار در جامعه ایرانی مطرح شد. به این ترتیب در حاشیه گفتمان استبدادی حاکم، گفتمانی پا به عرصه حیات گذاشت که خواهان تغییر در رویکرد به مسائل زنان و بازاندیشی در مفهوم و نگرش سنتی به زن بود. این گفتمان حاشیه‌ای که تحت تأثیر غرب بود، تلاش می‌کرد با نقد وضعیت موجود زنان و مقایسه آن با زنان غربی، پاسخ مسئله زنان را در مقوله‌هایی چون آموزش، حق رأی و آزادی زنان جستجو کند (تراپی فارسانی، ۱۳۹۵: ۷۲-۷۳).

با پیروزی انقلاب مشروطیت مقرر گردید که مشروعیت سیاسی حکومت از آسمان به زمین آمده و کشور بر پایه رأی مردم اداره شود. به این ترتیب برای نخستین بار اصل مشارکت سیاسی مردم ایران در امور پذیرفته شد (شفیعی سروستانی، ۱۳۷۹: ۵۹-۹۰). با این وجود زنان، همچنان در قانون اساسی مشروطیت از حق رأی دادن و نماینده شدن در پارلمان، محروم بودند (ویژه، ۱۳۹۰: ۱۹۵-۲۲۶). با این حال مشروطیت و قانون اساسی از بسیاری جهات روح تازه‌ای را در فضای اجتماعی و سیاسی ایران دمید و زنان نیز از این امر مستثنی نبودند. از این رو صورت‌بندی گفتمان‌های حاشیه‌ای در کنار گفتمان اصلی در این دوران موجب شد تا مبارزه زنان برای دستیابی به مطالبات جنسیتی به شکلی جدی در جامعه مطرح شود. این مبارزات در دو جبهه، یکی مبارزه با شکل سنتی خانواده که اقتدار مردان را صرفاً به رسمیت می‌شناخت و دیگری مقابله با حکومت استبدادی پیگیری شد. همچنین در نتیجه این مبارزات، سوادآموزی زنان به عنوان یکی از مطالبات به حق آنان مورد توجه قرار گرفت که تا همین اواخر ادامه داشته است. افزون بر آن، برای اولین بار در این دوران بود که انجمن‌ها و جنبش‌های برابری حقوقی در جهت احقاق حقوق زنان از سوی زنان و مردان تشکیل شد.

رفیع امین خان و تقی رفعت از اعضای حزب دموکرات آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی برای نخستین بار در تاریخ ایران، مکتب زن آزادی‌خواه بنیان نهادند. هدف این مکتب، ارتقاء منزلت، پایگاه و نقش اجتماعی زنان برای مشارکت مدنی در جامعه بود که تلاش می‌کردند تا از طریق توانمندسازی زنان برای کسب فرصت برابر با مردان در دستیابی به منابع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به هدف خود نائل آیند. رفیع امین خان در همین راستا، اولین مقاله خود با عنوان «زنان ما» را منتشر کرد. در این مقاله، جنبه‌های حقوق مدنی زنان در جامعه ایران بررسی می‌شد و اشاره‌ای به دفاع از حقوق برابر زنان در برابر مردان داشت (اکبری، ۱۳۸۷: ۳۵-۵۵).

نمونه دیگر در این دوران، «انجمن حریت نسوان» است که با موضوع موقعیت فرودست زنان در ایران تشکیل گردید. مؤسسان این انجمن قصد داشتند زنان را با آداب معاشرت و حضور در جامعه آشنا کنند و اعتمادبه‌نفس آنان را برای سخن گفتن در برابر جمع، به‌ویژه وقتی مردان حضور دارند بالا ببرند. در این انجمن هم زنان و هم مردان عضو بودند و در جلسه‌ها شرکت می‌کردند؛ اما برای ایجاد اعتمادبه‌نفس در زنان، فقط اعضای زن اجازه داشتند در جلسات سخنرانی کنند. از اعضای سرشناس انجمن آزادی زنان می‌توان به دختران ناصرالدین‌شاه و دختر شیخ‌الرئیس قاجار اشاره کرد. جلسه‌های انجمن حریت نسوان مخفیانه و خارج از تهران برگزار می‌شد. اما زمانی که خبر برگزاری جلسات به روحانیون سنتی بازار رسید موجبات انحلال این انجمن را فراهم آورد (سعیدی، ۱۳۸۵: ۳۱۷).

جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران انجمن دیگری بود که در این دوران توسط تعدادی از زنان روشنفکر به وجود آمد. یکی از نتایج شکل‌گیری این انجمن، چاپ نشریه‌ای بانام «نسوان وطن‌خواه» بود که در آن بر حقوق زنان، خطرات ازدواج زودرس دختران، آموزش زنان، اصلاحات اجتماعی و نوشته‌های ادبی تأکید می‌شد. نتیجه دیگر شکل‌گیری این انجمن، همکاری آنان با سازمان‌های مدافع حقوق زنان دیگر کشورها بود که نمونه آن، شرکت صدیقه دولت‌آبادی به‌عنوان نماینده زن ایرانی در دهمین کنگره بین‌المللی حق رأی زنان در پاریس در سال ۱۹۲۶ و حضور زنان اروپایی فعال در جنبش حقوق زنان در تهران است (خسرو پناه، ۱۳۸۱: ۱۹۴).

انجمن دیگری نیز در این دوران بانام جمعیت پیک سعادت متشکل از تعدادی از زنان اندیشه چپ در رشت شکل می‌گیرد که هدف آن‌ها گسترش سوادآموزی و آگاهی در میان زنان بود. از نتایج فعالیت این انجمن می‌توان به چاپ نشریه‌ای بانام خود انجمن، تأسیس کتابخانه‌ای برای زنان، برگزاری کلاس‌های آموزشی برای آنان و برگزاری مراسم گرامیداشت روز جهانی زن اشاره کرد (هاناساریان، ۱۳۸۴: ۶۳).

روش تبارشناسی، با توجه به روابط و مناسبات قدرت در این دوران، نشان می‌دهد که صورت‌بندی گفتمان‌های حاشیه‌ای در مقابل گفتمان استبدادی حاکم، مناسبات قدرت را تغییر می‌دهد. از سویی گفتمان‌های حاشیه‌ای برای اولین بار، مطالبات برابری حقوقی زنان و مردان - از سوی زنان و مردان روشنفکر که به لحاظ منشأ و پایگاه طبقاتی عمدتاً متعلق به طبقات بالای اجتماعی اشراف، شاهزادگان بودند- مورد توجه قرار گرفت (ورهام، ۱۳۶۹: ۹).

جنبش‌های اجتماعی زنان که در قالب همین گفتمان‌های حاشیه‌ای شکل گرفته بودند تلاش کردند با ابزارهایی مثل روزنامه‌ها و مجلات به دفاع از حقوق زنان بپردازند. در نتیجه این تلاش‌ها، گفتمان استبدادی حاکم تضعیف گشت و به این ترتیب با حضور گفتمان‌های حاشیه‌ای، مناسبات قدرت نیز تغییر یافت و بر این اساس هدف اصلی با عباراتی چون سوادآموزی و آگاه‌سازی و حضور زنان در مجامع مختلف مورد تفسیر قرار گرفت. با این حساب در پرتو سنخ‌شناسی بیسلی، جنبش‌های اجتماعی زنان در دوران مشروطه را می‌توان در قالب فمینیسم لیبرال جای داد. در خصوص میزان موفقیت این جنبش‌ها می‌توان گفت هرچند این تلاش‌ها نتوانست باعث تصویب و اصلاح قوانین ناقض حقوق زنان در ایران شود؛ اما از شکل‌گیری انجمن‌های مختلف، چاپ نشریات متعدد، برگزاری جلسات مختلف، ایجاد کتابخانه مستقل و به وجود آمدن فرصت شرکت زنان در مجامع گوناگون را می‌توان به‌عنوان نتایج جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران نام برد.

۴-۲- دوران پهلوی اول

در دوران پهلوی اول، تغییراتی در جایگاه زنان رخ داده که می‌توان آن را برآمده از سیاست‌ها و برنامه‌های رضاشاه دانست. حکومت در این دوره سه محور اصلی را در رابطه با زنان دنبال می‌کرد که عبارت‌اند از: تشویق به حضور هر چه بیشتر زنان در اجتماع، به‌عنوان مشخصه مدرن شدن کشور؛ ایجاد امکاناتی برای تسهیل دسترسی زنان به آموزش جدید با

هدف بهبود چشم‌اندازهای تربیتی نسل آینده و نهایتاً حفظ وضعیت مردسالاری در خانواده و اجتماع علی‌رغم تناقض با دو محور قبلی (paidar, 1995:10). در دوره رضاشاه، نشریات زنان رونق گرفت و به ابزاری برای بازتاب مطالبات اجتماعی و فرهنگی آنان تبدیل شد. برای نمونه، مجله «جهان زنان» به سردبیری فخر آفاق پارسا منتشر شد که به مبارزه علیه پیش‌داوری‌های مذهبی می‌پرداخت. «عالم نسوان» نشریه دیگری بود که از زنان باسواد می‌خواست برای رفع بی‌سوادی زنان، خود کمر همت ببندند. در این نشریه بر ضرورت تأسیس دانشگاه برای زنان جهت تربیت دبیر، وکیل، پزشک و حقوقدان تأکید می‌شد و گزارش ورود معلمان زن در مدارس و سایر ادارات را ارائه می‌کرد (تراپی فارسانی، ۱۳۹۵: ۸۱-۸۶). «دختران ایران» و «نامه بانوان» نیز از جمله نشریاتی بودند که مروج آموزش زنان بوده؛ بر رهایی و تغییر وضعیت زنان تأکید داشتند (سعیدی، ۱۳۸۵: ۳۲۳). در نتیجه تعلیم و تربیت، به‌عنوان هدفی دیگر و مقدمه ورود زنان به نظام اداری جدید در این دوران برجسته شد (هاناساریان، ۱۳۸۴: ۷۷).

در نهایت لزوم حضور زنان در اجتماع هدفی بود که اجرای برنامه معروف کشف حجاب را به دنبال داشت. در نتیجه برجسته‌سازی این هدف، استخدام در ادارات با مسئله بی‌حجابی ارتباط مستقیم یافت (میرشکاری، ۱۳۹۴: ۲۱). این مسئله موجب شد تا نقطه تمرکز جنبش‌های اجتماعی زنان از توجه به حقوق سیاسی و مدنی به سمت بحث‌های حاشیه‌ای حجاب منحرف گردد. همچنین در نتیجه این سیاست، سرکوبی زنان سستی که دارای مبانی فکری مذهبی بودند اتفاق افتاد.

در این دوره برای حضور زنان در عرصه اجتماعی، اقدامات متعدد دیگری نیز صورت گرفت. از جمله مجمعی به نام «کانون بانوان ایران» با اشاره رضاشاه و با دعوت وزیر معارف از عده‌ای از زنان فرهنگی تأسیس و ریاست آن به شمس پهلوی سپرده شد. از جمله اهداف این کانون، بهبود و تغییر تفکر و نظام اخلاقی زنان، آموزش روش‌های مدرن بچه‌داری و خانه‌داری، کمک به زنان فقیر، مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و امور خیریه بود که کاملاً با توانمندسازی زنان در پیوند بود (شیخ‌الاسلامی، ۸۹).

بدین ترتیب در پرتو روش تبارشناسی، مناسبات قدرتی که در دوران مشروطه از حالت انجماد خارج شده بود، در این دوران رفته‌رفته تغییر یافت. گفتمان‌های حاشیه‌ای در این دوران

تقویت شدند و در نتیجه فعالیت جنبش‌های اجتماعی زنان این بار از طریق طرح مطالبات اجتماعی و فرهنگی آن‌ها در مطبوعات به صورت جدی‌تر پیگیری شد. هدف محوری گفتمان حاشیه‌ای که زنان و مردان روشنفکر را درگیر می‌کرد لزوم حضور زنان در اجتماع بود. پیرامون این هدف، اهدافی مثل مبارزه علیه پیش‌داوری‌های مذهبی، لزوم تعلیم و تربیت زنان، ضرورت تأسیس دانشگاه برای زنان و اهداف حاشیه‌ای دیگر مثل کشف حجاب تعریف گشت. در نتیجه بر اساس سنخ‌شناسی بیسلی، جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران به سمت فمینیسم رادیکال در حرکت هستند.

تلاش‌های انجام‌شده توسط این جنبش‌ها برای دستیابی به اهداف تعریف‌شده مذکور، موجب پیشرفت‌هایی در زمینه تحصیل زنان و ورود آنان به نظام اداری گشت. با این حال، سرکوبی زنان سنتی، دودستگی طیف زنان جامعه و تضعیف گفتمان غالبی از ایشان که دارای مبانی فکری مذهبی بودند از نتایج دیگر این جنبش‌ها بود که زنان در این دوران شاهد آن بودند. عمده تقابل گفتمان جنبش‌های اجتماعی زنان سنت‌گرا با جنبش‌های اجتماعی زنان غرب‌گرا و همسو با حکومت این بود که این گفتمان با تکیه بر لیبرالیسم و سکولاریسم در صدد ساماندهی زندگی اجتماعی زنان ایرانی به شیوه‌ای گزینشی و اجباری بود. این امر سبب شد گفتمان سنت‌گرا به نفعی کامل گفتمان غرب‌گرا اقدام نماید. به بیانی دیگر، از نگاه گفتمان سنتی نمی‌توان از زن مسلمانی صحبت کرد که در عین تعهد به اسلام از حق حضور در اجتماع برخوردار باشد. افزون بر تضعیف گفتمان سنت‌گرا، زنان در این دوران نیز همچنان از حقوق سیاسی محروم بوده؛ قوانین انتخاباتی همچنان آنان را از انتخاب کردن و انتخاب شدن منع می‌کرد.

۴-۳- دوران پهلوی دوم

جنبش‌های اجتماعی زنان در دوره پهلوی دوم را می‌توان طی دو مقطع زمانی قبل و بعد از سقوط مصدق بررسی کرد. مقطع زمانی اول که از زمان اشغال ایران توسط متفقین و برکناری رضاشاه آغاز و تا سقوط مصدق به طول انجامید؛ تجدید حیات محدود جنبش‌های اجتماعی زنان را به دنبال داشت. در این دوران با وجود اشغال ایران توسط قوای بیگانه، مردم ایران از آزادی بیان و آزادی گردهمایی بیشتری برخوردار شدند. زنان نیز از این فرصت

به دست آمده استفاده کرده؛ در قالب انجمن، جمعیت و یا سازمان، دست به فعالیت سیاسی و اجتماعی زدند.

یکی از سازمان‌هایی که از فرصت آزادی بیان این دوران استفاده کرد، «جمعیت زنان» بود. هدف این جمعیت، تغییر و بهبود وضعیت حقوقی زنان بود که در نهایت موفق به چاپ روزنامه «زن امروز» شد. «شورای زنان ایران» سازمان دیگری بود که برای دستیابی به برابری زنان و مردان و بالا بردن سطح فکری زنان ایران تلاش کرد. در کنار این دو، «تشکیلات زنان» پا به عرصه حیات گذاشت که یکی از رادیکال‌ترین گروه‌های زنان به شمار می‌رفت. این سازمان در واقع، شاخه‌ای از حزب توده ایران بود که با انتشار نشریه «بیداری» به صراحت دیدگاه بسیار رادیکالی از حقوق زنان را ارائه می‌کرد (افخمی، ۱۳۷۶: ۳۹۰). علاوه بر انتشار نشریه، این سازمان در فدراسیون دموکراتیک بین‌المللی نیز عضو بود. باین حال، فعالیت‌های این سازمان از جانب دولت، غیرقانونی اعلام و در نتیجه منحل شد. حزب توده به دنبال آن، «تشکیلات دموکراتیک زنان» را با اهدافی چون دفاع از حقوق اجتماعی و سیاسی زنان، مبارزه علیه استثمار زنان و دختران در کارخانه‌ها و برابری پرداخت برای کارگران مرد و زن جایگزین آن کرد (زاهد، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۴). افزون بر آن در این دوران، سازمان‌هایی مثل «جمعیت راه نو» و «جمعیت طرفداران حقوق بشر» از سوی زنان فعال این دوره تشکیل شد که هدف بیشتر آن‌ها گسترش آموزش در بین زنان و کسب حق رأی برای آن‌ها بود (افخمی، ۱۳۷۶: ۳۹۰).

در کنار فعالیت‌های سازمانی زنان، تعداد زیادی روزنامه و مجله نیز باهدف دفاع از حقوق زنان و عدالت اجتماعی توسط زنان فعال این دوران به چاپ رسید. مجله «زنان پیشرو»، مجله «قیام زنان»، «حقوق زنان»، «آزادی زنان»، «زنان مبارز»، «جمعیت زنان ایران» و روزنامه «زنان ایران» از جمله نتایج جنبش‌های اجتماعی زنان ایران در این دوران است (ترابی فارسانی، ۱۳۹۵: ۷۱-۸۸). علاوه بر آن در این دوران، زنان به فعالیت‌های دیگری چون اعتصاب، اعتراض و مبارزه فرهنگی نیز پرداختند. برای نمونه می‌توان به مشارکت گسترده زنان در قیام سی تیر ۱۳۳۱ و تألیف آثار فرهنگی^۶ توسط زنان روشنفکر اشاره کرد (ریاحی، ۱۳۷۶: ۸۹-۹۰).

سازمان‌های فعال زنان در این دوره استقلال بیشتری از حاکمیت داشته؛ در مورد حقوق زنان از صراحت بیشتری برخوردار بودند. باین حال ویژگی اصلی آن‌ها همکاری نزدیک با احزاب سیاسی بود و این مسئله باعث می‌شد مسائل خاص زنان در کنار مسائل احزاب

سیاسی، به‌عنوان موضوعات فرعی و درجه دوم محسوب شود. مسائل عمومی احزاب به‌این ترتیب، در جایگاه بالاتری نسبت به اهداف اصلی جنبش‌های اجتماعی زنان قرار داشت (هاناساریان، ۱۳۸۴: ۱۲۷)؛ اما همین جایگاه محدود نیز با سقوط مصدق بسیار کم‌رنگ شد.

بعد از سقوط دولت مصدق، تمرکز تدریجی فعالیت جنبش‌های اجتماعی زنان توسط قدرت سیاسی حاکم و نیز دولتی ساختن فعالیت آنان از ویژگی‌های این مقطع زمانی است که تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت. انجمن‌ها و تشکیلات زنان به‌خصوص آن‌هایی که مستقل از نظام و یا به احزاب مخالف شاه وابسته بودند، منحل و بقیه تحت پوشش «شورای عالی جمعیت‌های زنان» زیر نظر اشرف پهلوی درآمدند. باین‌حال، علیرغم تلاش‌های این شورا در آماده‌سازی فضای سیاسی برای پذیرش حق رأی برای زنان، به دلیل عدم تمرکز و عدم وحدت عمل بین اعضا و کم‌تحرکی، این شورا منحل و به‌جای آن سازمان «زنان ایران» به دستور اشرف به وجود آمد. سازمان‌های زنان به‌این ترتیب برای قانونی شدن، مجبور به پذیرفتن و پیوستن به این سازمان بودند. افزون بر آن، تنها نشریات زنانه‌ای اجازه چاپ داشتند که طرفدار دستگاه حاکمه بوده؛ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها در چارچوب بسیار تعدیل‌شده سازمان «زنان ایران» صورت می‌گرفت. بدین ترتیب به دنبال تصمیم شاه برای کنترل فعالیت‌های مستقل زنان از طریق همگرایی و تمرکز تدریجی فعالیت‌های آنان، سازمان‌های سیاسی مستقل و جنبش‌های واقعی برای کسب حقوق زنان به حاشیه رانده‌شده؛ تنها چند گروه زیرزمینی مخالف شاه باقی ماند. در نتیجه می‌توان گفت که جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوره از بین نرفت ولی با دولتی شدن آن، از درون تهی شد (زاهد، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۴).

باین‌همه، در این دوران موضوع حق انتخاب شدن و انتخاب کردن از سوی زنان مورد توجه قرار گرفت. در نتیجه این جنبه از حقوق زنان^۷ در سال ۱۳۴۱ شمسی بر پایه فرامینی که از رأس هرم قدرت سیاسی صادر و سپس با تصویب ماده‌واحد در سال ۱۳۴۳ به صورت قانونی به رسمیت شناخته شد (فوران، ۱۳۷۷: ۵۳۹). در شهریور ۱۳۴۲ انتخابات سراسری برگزار و شش زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند. همچنین شاه، دو زن را به سناتوری مجلس سنا و یک زن^۸ را به مقام وزارت رساند. همچنین در این دوره، پذیرش زنان در امور قضایی، شهربانی و نمایندگی انجمن شهر و شهرستان صورت گرفت (هاناساریان، ۱۳۸۴: ۱۲۷). باین‌حال تنها زنانی که موافق سیاست‌های رسمی بوده و نهادهای امنیتی آن‌ها را تأیید

می‌کردند؛ به شوراها و مجالس مقننه راه می‌یافتند. بنابراین موافقت آن‌ها با سیاست‌های حاکم، مانع از موضع‌گیری آن‌ها در برابر شرایط سیاسی اجتماعی می‌شد که زنان در آن به سر می‌بردند.

از دستاوردهای دیگر این دوره برای زنان ترقی خواه، برابری در سوادآموزی بود که نفوذی گسترده تا عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی جامعه ایران پیدا کرد و امری همگانی شد. تشکیل سپاه دانش، به‌کارگیری دختران به‌عنوان سربازان وظیفه سپاه دانش و اعزام آن‌ها به روستاها و مناطق محروم از جمله راهکارهایی بود که موجب شد امر سوادآموزی به طبقات پایین و متوسط جامعه راه یابد.^۹ علاوه بر آموزش، عرصه برای مشارکت زنان در حوزه‌های ادبی و هنری نیز باز شد؛ به‌طوری‌که تعداد زنان شاعر، نویسنده، نقاش، نوازنده و خواننده در این دوران افزایش قابل‌ملاحظه‌ای یافت. اگرچه حکومت، زنان را برای ورود به عرصه ادبیات و هنر غیرسیاسی تشویق می‌کرد؛ بااین‌حال، توجه اهل هنر از جمله زنان هنرمند به مسائل اجتماعی و سیاسی جلب شد (زاهد، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۱۴).

به‌این ترتیب از طریق روش تبارشناسی، تغییر در سطح روابط قدرت در دوران پهلوی دوم روشن می‌شود. در این دوران، نه‌تنها تغییر روابط و مناسبات قدرت در سطوح بالای جامعه روی می‌دهد؛ بلکه این تغییر تا خردترین سطح جامعه نیز نفوذ می‌کند. در این دوران، افزایش زنان تحصیل‌کرده در بین طبقات پایین و متوسط جامعه باعث شد تا گفتمان اعتراضی به‌وجودآمده از حالت اشرافی خارج شده و در بین طبقات پایین و متوسط جامعه نفوذ کند و زنان در سطح گسترده به‌عنوان فعالان سیاسی گفتمان‌های اعتراضی وارد صحنه شوند. مهم‌تر اینکه، تقابل دو گفتمان سنت‌گرا و غرب‌گرا که در دوران قبلی شکل گرفته بود، به نفع اولی در حال تغییر بود. بدین ترتیب، گفتمان‌های حاشیه‌ای که حاکمیت می‌کوشید آن‌ها را به عقب براند هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی، قدرت گرفته؛ یکی از ریشه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را رقم زد. در نتیجه، روشنفکری به‌مثابه یک گفتمان جدید به همراه آموزش در طبقات پایین جامعه رسوخ کرده؛ روابط و مناسبات قدرت را در خردترین سطح جامعه تغییر داد.

تغییر و بهبود وضعیت حقوق اجتماعی و سیاسی زنان، تلاش برای برابری زنان و مردان در عرصه‌های مختلف، بالا بردن سطح فکری زنان ایران، مبارزه علیه استثمار زنان و دختران

در کارخانه‌ها و برابری پرداخت برای کارگران مرد و زن، گسترش آموزش در بین زنان، تلاش برای اصلاح قانون انتخابات و در نتیجه تصویب حق انتخاب شدن و انتخاب کردن توسط زنان، برابری در سوادآموزی و لزوم مشارکت زنان در حوزه‌های ادبی و هنری از جمله اهدافی بود که در این دوران توسط جنبش‌های اجتماعی زنان ایران پیگیری شد و جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران نیز به برخی از اهداف خود دست یافتند. به این ترتیب با توجه به سنخ‌شناسی بیسلی، جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران در پرتو چارچوب فمینیسم مارکسیستی قابل بررسی است.

۴-۴- جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به‌عنوان دوران جدیدی برای جنبش‌های اجتماعی زنان در ایران معرفی کرد؛ زیرا گفتمان اعتراضی که مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان در جامعه را امری بدیهی و طبیعی می‌پنداشت در جریان پیروزی انقلاب اسلامی بسیار قدرت یافت.

این گفتمان بر این اصول استوار بود که زن و مرد هرچند دارای تفاوت‌های طبیعی در نظام خلقت هستند؛ اما از این تفاوت‌ها نمی‌توان نابرابری یا برتری یکی را بر دیگری نتیجه گرفت و هر دو دارای هویت انسانی می‌باشند. هویت انسانی می‌تواند جایگاه برابری را برای استفاده زنان از همه حقوق اساسی برای آن‌ها فراهم آورد (فوزی، یحیی، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۰). در سال‌های انقلاب و پس‌از آن نیز با ارائه تفسیری از تعالیم اسلام توسط رهبر انقلاب از طریق اعطای حق رأی و حق مشارکت سیاسی اجتماعی و اقتصادی به زنان، جایگاه خود را به‌عنوان گفتمان حاکم تثبیت کرد (امام خمینی، جلد سوم: ۴۹). این گفتمان از سوی علامه طباطبایی، مرتضی مطهری و علی شریعتی و آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب نیز مورد تأکید قرار گرفته است (فوزی، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۰ / لولا آور، ۱۳۹۳: ۲۶). در این دوره است که شورای فرهنگی اجتماعی زنان برای توانمندسازی حقوقی آن‌ها زیر نظر قوه مجریه در سال ۱۳۶۶ تشکیل شد. در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۹۲، مرکز امور زنان و خانواده ریاست جمهوری به معاونت امور زنان و خانواده ارتقا یافت و رئیس آن نیز در ۵ مرداد ۱۳۹۲ از مشاور رئیس‌جمهور در امور بانوان، به معاون رئیس‌جمهور در امور بانوان تغییر یافت. این سازمان به‌صورت آبشاری مطالبه‌گر حقوق سیاسی و اجتماعی زنان در همه استان‌ها و شهرستان‌ها زیر نظر وزارت کشور است (شجاعی، ۱۳۸۰). همچنین دولت برای حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان بدیل

جنبش‌های اجتماعی در برنامه سوم و چهارم توسعه بر تقویت نقش این سازمان‌ها در امر تهیه و تدوین طرح جامع توانمندسازی زنان خودسرپرست و سرپرست خانواده تأکید دارد (قراملکی، ۱۳۸۸: ۵۸-۶۴). از این‌قرار، بعد از انقلاب حضور جنبش‌های اجتماعی زنان نه تنها کم‌رنگ نشد؛ بلکه در سطحی متفاوت پیگیری شد. این جنبش‌ها را می‌توان در قالب دو گفتمان سکولار و گفتمان فمینیسم اسلامی جای داد (لرستانی، ۱۳۸۲: ۳۱-۴۸).

در گفتمان سکولار، آزادی زنان به‌عنوان یکی از مفاهیم اصلی قلمداد شده و همچنین علت عمده فرودستی زنان در جوامع اسلامی را به اصل دین نسبت می‌دهند. با این وصف تحقق سکولاریسم در این گفتمان، پیش‌شرطی مهم برای آزادی زنان است. راه احقاق حقوق زنان در پرتو این گفتمان، تنها در تن دادن بی‌قیدوشرط به الگوها و هنجارهای متناسب با فمینیسم غربی است (شفیعی سروستانی، ۱۳۷۹: ۶۳). تشکل هم‌اندیشی زنان، کمپین یک میلیون امضاء و کمپین قانون بی‌سنگسار نمونه‌ای از جنبش‌های اجتماعی زنان است که در این گفتمان می‌توان جای داد (بی‌نام، جنبش زنان: حرکت از سازمان‌های غیر دولتی به شبکه‌های شناسنامه دار).

در مقابل گفتمان سکولار، گفتمان دیگری به وجود آمد که تلاش می‌کرد میان جدال دو گفتمان سنت و تجدد به‌عنوان منجی ظاهر شود. چنانچه در شرح محتوای گفتمان سنتی مطرح شد، پذیرش نابرابری‌های طبیعی میان زن و مرد به‌عنوان قاعده نظام آفرینش، شیوه تقسیم‌کار در خانواده و جامعه به‌گونه‌ای بود که عملاً زنان را در جایگاه فروتری قرار می‌داد. این تصویر از سوی تدوین‌کنندگان و مخاطبان گفتمان مدرنیزاسیون به‌عنوان تصویری که اسلام از زن تصویر می‌کند، معرفی و موردحمله قرار می‌گرفت. این در حالی بود که تدوین‌کنندگان سنتی، ضرورت اصلاح و تغییر چنین نگرشی را احساس نمی‌کردند. این گفتمان آموزه‌های گفتمان سنتی را نسبت به زنان در سه حوزه معرفت‌شناختی، حقوقی و اجتماعی موردانتقاد قرار داد و برتری ذاتی مرد نسبت به زن را به چالش کشید و در تقابل با هویت جنسی، بر هویت انسانی زن و مرد تأکید کرد.

این گفتمان که ناشی از گفتمان اسلام سیاسی هست، رفته‌رفته بیشتر به گفتمان نوگرایی دینی در جامعه ایران مطرح شد (کوثری، ۱۳۹۱: ۱۴). اساس شکل‌گیری این گفتمان را زنانی معتقد و متدینی تشکیل می‌دادند که نه در چارچوب آموزه‌های گفتمان سنتی جای می‌گرفتند

و نه قادر بودند در چارچوب الگوهای رفتاری گفتمان مدرنیزاسیون عمل کنند. این گروه با پایگاه‌های اجتماعی متفاوت دارای تحصیلات و آموزش‌های متنوعی بودند. گرایش‌های اسلامی و مذهبی این گروه نشانه شکل‌گیری نسل جدیدی از زنان داشت که در چارچوب هیچ‌یک از گفتمان‌های قبلی قرار نمی‌گرفتند؛ بنابراین سعی می‌کردند از طریق ظرفیت دین اسلام، بازتعریفی از جایگاه زن ارائه کنند، به نحوی که پاسخگوی نیازهای به‌روز آنان بوده؛ راه‌حلی برای مرتفع‌سازی نابرابری‌های حقوقی زنان ارائه کند (مجموعه مقالات همایش توانمندسازی زنان، ۱۳۷۹: ۳۱). به این ترتیب، لزوم تغییر در قوانین مربوط به بررسی قانون مجازات اسلامی و تعزیرات، قصاص، دیه، شهادت زن، حضانت کودکان، حق طلاق و برابری حقوق کار و تأمین اجتماعی از جمله اهداف جنبش‌های اجتماعی زنان وابسته به این گفتمان را شکل می‌دهد (قربان‌نیا، ۱۳۸۴).

مشارکت همه‌جانبه زنان در گفتمان جمهوری اسلامی باعث شد، در نهایت برای زنان فرصت و زمینه منطقی حضور اجتماعی فراهم‌شده و در اغلب عرصه‌های اجتماعی چون عرصه علم و دانشگاه، پوشش کامل تحصیلی زنان در جوامع شهری و روستایی (۹۸٪)، کسب مقامات رسمی سیاسی در سطوح مختلف حکومتی، عضویت فعال در سازمان‌ها و احزاب سیاسی، مشارکت در اجتماعات عمومی، فعالیت زنان در بیش از ۲۷۲۲ سمن در حوزه زنان، رشد فراوان نشریات زنان (چون «زن روز»، «پیام هاجر»، «محبوبه»، «الطاهره»، «ندا»، «برش»، «معراج»، «بانو»)، موفقیت چشمگیر پیدا کردند.

از دیگر دستاوردهای جنبش‌های اجتماعی زنان در این چهار دهه فراهم‌سازی فضای فعالیت برای همه طبقات اجتماعی زنان است. در قبل از انقلاب و به سبب ترویج آموزه‌های غربی در قالب گفتمان مدرنیته، فضای فعالیت برای زنان اگرچه به لحاظ اجتماعی و سازوکارهای حکومتی باز و تا حدودی گسترده بود، اما این فضا در تضاد با آموزه‌های دینی و شخصی خانواده ایرانی قرار داشت. اما با پیروزی انقلاب اسلامی، فضای اجتماعی برای فعالیت زنان با انطباق بیشتری با مؤلفه‌های شرعی و بومی ایرانی شکل گرفت (ماشینی، ۱۳۸۸: ۱۳۰). در نتیجه بر اساس سنخ‌شناسی بیسلی، جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران فراتر از چارچوب فمینیسم پست‌مدرنیسم و در گسست از آن قابل ارزیابی است.

از همه مهم‌تر این‌که در دوران جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی حکومت و ملت، مهم‌ترین قانون موضوعه کشور ایران و سندی که مورد تأیید حضرت امام خمینی (ره) قرار گرفت، تدابیر خاص حمایتی را در نظر دارد. این قانون، نه‌تنها حقوق و آزادی‌های شهروندی را به‌طور عام و برابر برای زنان و مردان پیش‌بینی کرده؛ ۱۰ که تدابیر مضاعفی را برای تضمین و حمایت از حقوق و آزادی‌های شهروندی تدارک دیده است. ۱۱ در عرصه حقوقی، این نگرش ویژه نسبت به زنان در مقدمه قانون اساسی، اصول ۲ و ۳ و اصول ۱۹، ۲۰ و ۲۱ قابل‌ملاحظه است. در این اصول که در واقع دیدگاه کلی قانون اساسی نسبت به زنان را بیان می‌کند؛ در زمینه‌های بنیادین و جنبه‌های اصلی مربوط به حیات و کرامت ذاتی و انسانی، برابری و تساوی به‌صورت آشکارا رعایت شده است. مهم‌تر آنکه، حسب مورد و بنا بر مقتضیات اجتماعی و واقعیت‌های تاریخی خاص، اقدامات حمایتی افزون‌تری نیز برای حفظ کرامت و ارزش ذاتی زنان در نظر گرفته شده است (میرشکاری، ۱۳۹۴).

علاوه بر آن، جمهوری اسلامی ایران در راستای عدالت جنسیتی بخش‌های از قانون اساسی را در قالب طرح‌ها و لوایح مورد اصلاح، تغییر و یا تفسیر قرار داده؛ به‌نحوی که موجب شده تا این اصلاحات بسیار برجسته‌تر و بیشتر از دو گفتمان پیشین خود نمایان گردد (ماشینی، ۱۳۸۸: ۱۳۸). این امر نشان می‌دهد در گفتمان جمهوری اسلامی نسبت به دو گفتمان پیشین خود زنان به‌تدریج به‌جای «سیاست آراء» به‌مثابه نازل‌ترین سطح مشارکت سیاسی-به‌سوی «سیاست حضور» حرکت می‌کنند که در آن منافع زنان در نهادهای نمایندگی بازنمایانده می‌شود؛ زیرا جنسیت، نشان می‌دهد که زنان انتخاب‌شده می‌بایست در هویت، شخصیت و تجربه زنان انتخاب‌کننده سهیم و همانند باشند.

نتیجه‌گیری

سؤال اصلی پژوهش حاضر به این صورت بود که توانمندسازی حقوقی توسط جنبش‌های اجتماعی زنان ایران در قالب چه اهدافی مورد تفسیر قرار گرفت و درنهایت این جنبش‌ها به چه میزان توانستند به اهداف تعریف‌شده خود دست یابند. برای پاسخی روشمند به این سؤال، سنخ‌شناسی بیسلی به‌عنوان چارچوب نظری انتخاب شد. کریس بیسلی در یک سنخ‌شناسی، پنج گونه متفاوت از فمینیسم را در دوران مختلف ارائه می‌کند. با مطالعه این پنج گونه متفاوت به یک نقطه کانونی واحد می‌توان دست‌یافت. تمامی این سنخ‌های پنج‌گانه بر

مفهوم روابط و مناسبات حاکم در جامعه استوار هستند. بر این اساس روش تبارشناسی به‌عنوان روش تحقیق در این پژوهش به کار گرفته شد؛ چراکه موضوع روش تبارشناسی، مفهوم روابط و مناسبات قدرت است. از طریق این روش در هر دوران می‌توان از طریق روشن کردن روابط و مناسبات حاکم بر آن، پاسخی مناسب و ویژه برای موضوعات مختلف ارائه کرد. با این وصف در پرتو سنخ‌شناسی بیسلی، حضور چهار گونه فمینیسم قابل بررسی است: فمینیسم لیبرال در دوران مشروطه، فمینیسم رادیکال در دوران پهلوی اول، فمینیسم مارکسیسم در دوران پهلوی دوم و درنهایت فمینیسم پست‌مدرنیسم (که بیشتر ناظر به فضایی است که جنبش زنان در ایران با یک گسست معرفت‌شناسانه از گفتمان‌های غربی از دل آموزه‌های اسلامی و بومی و به‌ویژه رویکرد عرفانی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی روییده است و نه محتوا) در دروان پس از جمهوری اسلامی.

دوران مشروطه را می‌توان آغازگر پیدایش جنبش‌های اجتماعی رسمی و سازمان‌یافته زنان در ایران نامید. در دوران مشروطه و در مقابل گفتمان استبدادی حاکم، گفتمان‌هایی به‌صورت حاشیه‌ای شکل گرفت که در آن برای اولین بار، مطالبات برابری حقوقی زنان و مردان از سوی زنان و مردان روشنفکر به‌عنوان بازیگران اصلی گفتمان مورد توجه قرار گرفت. با بررسی این مطالبات می‌توان گفت توانمندسازی حقوقی زنان در این دوران با عبارت‌هایی چون سوادآموزی، آگاه‌سازی و حضور آنان در مجامع مختلف تعریف می‌گردد. چاپ نشریات متعدد، برگزاری جلسات مختلف، ایجاد کتابخانه مستقل و به وجود آمدن فرصت شرکت زنان در مجامع گوناگون را می‌توان به‌عنوان نتایج جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران نام برد.

در دوران پهلوی اول، تعریفی که از سوی گفتمان‌های حاشیه‌ای برای توانمندسازی حقوقی زنان ارائه می‌شود را می‌توان با عبارت «لزوم حضور زنان در اجتماع» ارائه کرد. به‌این ترتیب عبارت‌هایی مثل مبارزه علیه پیش‌داوری‌های مذهبی، لزوم تعلیم و تربیت زنان، ضرورت تأسیس دانشگاه برای زنان و کشف حجاب در کنار این تعریف اصلی قرار می‌گیرند. در نتیجه تلاش‌های جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران که همچنان افراد وابسته به طبقه حاکم و اشراف بازیگران آن بودند، پیشرفت‌هایی در زمینه تحصیل زنان و ورود آنان به نظام اداری حاصل شد. با این حال، سرکوب زنان سنتی، دودستگی طیف زنان جامعه و تضعیف گفتمان غالبی از ایشان که دارای مبانی فکری مذهبی بودند از نتایج دیگر این تلاش‌ها بود.

تعریفی که در دوران پهلوی دوم برای توانمندسازی حقوقی زنان ارائه می‌شود را می‌توان در عباراتی چون «بهبود وضعیت حقوق اجتماعی و سیاسی زنان»، تلاش برای برابری زنان و مردان در عرصه‌های مختلف، مبارزه علیه استثمار زنان، گسترش آموزش در بین زنان، تلاش برای اصلاح قانون انتخابات و لزوم مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف آشکار ساخت. افزایش زنان تحصیل کرده، چاپ روزنامه‌های متعدد، شرکت زنان در جنبش‌های اعتراضی، تألیف آثار فرهنگی توسط زنان، اصلاح قانون انتخابات، حضور زنان به‌عنوان نماینده مجلس شورای ملی، وزیر، قاضی، نماینده انجمن شهر و شهرستان و ورود آنان به شهربانی را می‌توان از نتایج جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران دانست. افزایش زنان تحصیل کرده در بین طبقات پایین و متوسط جامعه باعث شد تا طبقات پایین و متوسط جامعه نیز به‌عنوان بازیگران اصلی گفتمان اعتراضی هویت یابند. بدین ترتیب، گفتمان اعتراضی که حاکمیت می‌کوشید آن را به حاشیه براند هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی قدرت گرفته؛ یکی از ریشه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران را رقم زد.

توانمندسازی حقوقی زنان پس از انقلاب نیز توسط جنبش‌های اجتماعی زنان در قالب دو مفهوم «آزادی زنان» از یک‌سو و «حل نابرابری‌های حقوقی زنان» از سوی دیگر تعریف شد. از مهم‌ترین نتایج جنبش‌های اجتماعی زنان در این دوران می‌توان به ظهور گفتمانی اشاره کرد که در پرتو دیدگاه‌های امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای لزوم مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان به‌عنوان امری طبیعی و بدیهی در نظر گرفته می‌شد. به‌این ترتیب، با فراهم شدن فرصت و زمینه منطقی حضور اجتماعی زنان، آن‌ها در اغلب عرصه‌های اجتماعی بخصوص عرصه علم و دانشگاه به‌صورت بسیار موفقیت‌آمیز ورود کردند. قانون اساسی به‌عنوان پشتوانه حقوقی و همچنین اصلاح و تغییر و تفسیر بخش‌هایی از قانون در قالب طرح و لوایح عدالت جنسیتی، گام‌های مؤثری در راستای توانمندسازی حقوقی زنان برداشته شد.

همچنین با تدوین برنامه سوم توسعه، سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان بدیل جنبش‌های زنان معرفی و تقویت شدند و در نتیجه تلاش‌های زنان در قالب جنبش‌های اجتماعی، نتایجی را که شرح آن گذشت حاصل شد. چاپ نشریات متعدد، ایجاد کتابخانه مستقل، به وجود آمدن فرصت شرکت زنان در مجامع گوناگون، افزایش زنان تحصیل کرده، تألیف آثار فرهنگی توسط زنان، اصلاح قانون انتخابات، ورود آنان به نظام اداری، حضور زنان به‌عنوان نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزیر، مشاور قضایی و وکیل، نماینده شورای اسلامی شهر و شهرستان و

ورود آنان به نیروی انتظامی، تغییر طبقاتی بازیگران گفتمان اعتراضی از اشرافی به طبقات متوسط و پایین جامعه و مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان به‌عنوان امری طبیعی و بدیهی، فراهم شدن فرصت و زمینه منطقی حضور اجتماعی زنان، اصلاح و تغییر و تفسیر بخش‌هایی از قانون در قالب طرح و لوایح عدالت جنسیتی و تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان بدیل جنبش‌های زنان را می‌توان از جمله این نتایج دانست.

کتابنامه

فارسی

۱. اشرف نظری، علی؛ اشکورکیایی، افشین؛ ساعی، احمد؛ پولادی، کمال، (زمستان ۱۳۹۷)، «بازفهمی هویت‌های تاریخی از موضع روش تبارشناسانه: با تأکید بر نظریه فوکو»، **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، دوره ۱۰، شماره ۲ (۵۶ پیاپی)، ص ۶۰-۶۵.
۲. افخمی، مهناز، (تابستان ۱۳۷۶)، «انقلاب مسالمت‌آمیز، مروری بر فعالیت‌ها و دستاوردهای سازمان زنان ایران (۱۳۴۳-۱۳۵۷)»، **ایران نامه**، سال پانزدهم، شماره ۵۹، صص ۳۸۹-۴۱۲.
۳. اکبری، محمدعلی، پناهی خیابوی، شهرام، (بهار ۱۳۸۷)، «حقوق اجتماعی و مدنی زنان در جنبش شیخ محمد خیابانی»، **فصلنامه علمی-پژوهشی**، دوره ۳، شماره ۸، ص ۳۵-۵۵.
۴. ایو دورماگن، ژان و دانیل موشار، (1389)، **مبانی جامعه‌شناسی سیاسی**، (ترجمه عبدالحسین نیک گهر)، تهران: آگه.
۵. بیسلی، کریس (۱۳۸۹)، **چیستی فمینیسم؛ درآمدی بر نظریه فمینیستی**، ترجمه محمدرضا زمردی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۶. پیشگاهی فرد، زهرا، دستوری، مژگان، ابراهیمی، سودابه، (۱۳۸۸)، «تحلیلی بر میزان مشارکت زنان در تشکل‌های سیاسی کشور در سال ۱۳۸۵»، **فصلنامه پژوهش زنان**، دوره ۷، شماره ۱، بهار.
۷. ترابی فارسانی، سهیلا، (تابستان ۱۳۹۵)، «زن و تحول گفتمان از خلال نشریه‌های زنان» (از مشروطه تا پهلوی)، **فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران**، دانشگاه الزهرا(س)، سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۲۰، ص ۶۹ - ۹۲.

۸. خسرو پناه، محمدحسین، (۱۳۸۱)، هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی، تهران: پیام امروز، ۱۳۸۱.
۹. دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل، (۱۳۷۹)، میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۱۰. دلوز، ژیل، (۱۳۹۰)، نیچه و فلسفه، ترجمه عادل مشایخی، تهران: نشر نی.
۱۱. ریاحی، محمدحسین، بانوی اصفهانی، (بهار و تابستان ۱۳۷۶)، گذری بر حیات پر بار بانوی مجتهده حجت‌الاسلام و المسلمین سیده نصرت امین، فرهنگ اصفهان، شماره ۵ و ۶، ص ۸۹-۹۰.
۱۲. زاهد، سید سعید، خواجه‌نوری، بیژن، (زمستان ۱۳۸۲)، «بررسی و تحلیل اجتماعی نقش اجتماعی زنان در جامعه ایران»، فصلنامه فرهنگ، شماره ۴۸، ص ۱۱۳-۱۱۴.
۱۳. زیبایی نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۲)، «گفتگو با زیبایی نژاد: «فمینیسم اسلامی نداریم»، بازتاب اندیشه، ۱۰۱.
۱۴. ساعی ارسی، ایرج، ولی پور، شهربانو، (زمستان ۱۳۸۸)، «شناسایی عوامل مؤثر بر توانمندسازی زنان جهت مشارکت در توسعه اجتماعی (مطالعه موردی استان لرستان)»، فصلنامه علوم رفتاری، دوره ۱، شماره ۲.
۱۵. ساناساریان، الیز، (۱۳۸۴)، جنبش حقوق زنان در ایران طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷، (ترجمه نوشین احمدی خراسانی)، چاپ اول، تهران: اختران.
۱۶. سعیدی، گلناز، (مرداد و شهریور و مهر و آبان ۱۳۸۵)، «انجمن‌های زنان در دوران مشروطه، اطلاعات سیاسی - اقتصادی»، شماره ۲۲۷، ص ۳۱۶-۳۲۵.
۱۷. شفیع‌ی سروستانی، ابراهیم، (۱۳۷۹)، جریان شناسی دفاع از حقوق زنان در ایران، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۱۸. شیخ‌الاسلامی، پری؛ (بی‌تا)، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، بی‌جا، بی‌نا.

۱۹. صحیفه نور امام خمینی، جلد سوم.
۲۰. ضمیران، محمد، (۱۳۹۵)، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران: نشر هرمس.
۲۱. طالبی، محمدحسین، (۱۳۹۳)، درآمدی بر فلسفه حق، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
۲۲. فرامرز قراملکی، احد، (بهار ۱۳۸۸)، اخلاق در سازمان‌های مردم‌نهاد، چاپ اول، تهران: ریاست جمهوری، مرکز امور زنان و خانواده.
۲۳. فوران، جان، (۱۳۷۷)، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، (ترجمه احمد تدین)، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
۲۴. فوزی، یحیی، (۱۳۸۷)، «زنان و حکومت دینی در ایران: بررسی پیامدهای گفتمان انقلاب اسلامی در مورد جایگاه سیاسی- اجتماعی زنان در ایران»، پژوهشنامه متین، شماره ۳۹.
۲۵. قربان‌نیا، ناصر، (۱۳۸۴)، باز پژوهی حقوق زن، بررسی قوانین مربوط به زنان در جمهوری اسلامی ایران، ریاست جمهوری مرکز مشارکت امور زنان، جلد دوم، تهران: روزنو.
۲۶. کتابی، محمود، یزدخواستی، بهجت و زهرا فرخی راستابی، (۱۳۸۴)، «پیش‌شرط‌ها و موانع توانمندسازی زن: مطالعه موردی زنان شهر اصفهان»، مجله دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)، جلد نوزدهم، شماره ۲.
۲۷. کوثری، مسعود، تفرشی، امیرعلی، (بهار ۱۳۹۱)، «هویت زنانه در گفتمان پهلوی دوم، هویت زنانه در گفتمان پهلوی دوم»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، دوره دهم، شماره ۱، ص ۱۷۱-۱۴۱.
۲۸. لرستانی، فریبرز، (تابستان ۱۳۸۲)، «جنبش اجتماعی زنان ایران»، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۱، شماره ۶، ۴۲-۲۳.
۲۹. لعل‌علیزاده، محسن، (۱۳۸۹)، «جنبش‌های اجتماعی»، کتاب ماه علوم اجتماعی، دوره جدید، دی و بهمن ۱۳۹۰ - شماره ۶۴ و ۷۴، ص ۲۸-۷۸.

۳۰. لواتآور، منصوره، شاهمرادی زواره، راضیه، (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «واکاوی نقش اجتماعی زن از منظر آیت‌الله خامنه‌ای»، فصلنامه علمی- پژوهشی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال چهارم، شماره اول، ص ۹-۲۸.
۳۱. ماشینی، فریده، (۱۳۸۸)، «موقعیت زنان سی سال پس از انقلاب»، ماهنامه آیین، شماره ۱۹ و ۲۰، اسفند و فرودین.
۳۲. متمسک، رضا، (۱۳۸۰)، فمینیسم اسلامی، واقعیت‌ها و چالش‌ها، در: مجموعه مقالات هم‌اندیشی بررسی مسائل و مشکلات زنان، اولویت‌ها و رویکردها، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۳۳. مجموعه مقالات همایش توانمندسازی زنان، (۱۳۷۹)، تهران، نشر مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.
۳۴. مصاحبه خانم دکتر شجاعی با روزنامه کار و کارگر، ۱۳۸۰/۱۱/۴.
۳۵. مطهری، مرتضی، (۱۳)، نظام حقوق زن در اسلام، نشر صدرا.
۳۶. میرشکاری عباس، فراهانی سیدجواد، مختاری مرضیه، (۱۳۹۴)، «توصیف حقوق شهروندی زنان در قانون اساسی»، همایش ملی تبیین حقوق شهروندی، دوره ۱، جهاد دانشگاهی آذربایجان غربی.
۳۷. میرشکاری عباس، فراهانی سیدجواد، مختاری مرضیه، (۱۳۹۴)، «توصیف حقوق شهروندی زنان در قانون اساسی»، همایش ملی تبیین حقوق شهروندی، دوره ۱، جهاد دانشگاهی آذربایجان غربی.
۳۸. ورهام، غلامرضا، (۱۳۶۹)، تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران: معین.
۳۹. ویژه، محمدرضا، حمید قهوه‌چیان، (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر نظام‌نامه انتخابات سال ۱۲۸۵ مجلس شورای ملی»، مجله فقه و حقوق اسلامی، ص ۱۹۵-۲۲۶.
۴۰. یشربی قمی، سید علی، (۱۳۷۶)، مقدمه علم حقوق و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر نشر نوید اسلام.

41. Legal Empowerment in Practice (2008), edited by Lorenzo Cotula and paul Mathieu, International Institute for Environment and Development and FAO.
42. Women's Rights : A Human Rights, (2006), edited by Lockwood, Bert B, Johns Hopkins university press, The Human Rights Quarterly.
43. Paidar, Parvin (1995): Women and The Process in Twentieh Century Iran. Cambridge Univerity Press.

۱ - حتی هم‌اینک نیز برخی نهادهای جهانی وقتی سخن از توانمندسازی زنان به میان می‌آورند عمدتاً تمرکز بر توانمندسازی اقتصادی یا سیاسی می‌کنند. در نهاد زنان ملل متحد جایی که با عنوان اصول حاکم بر توانمندسازی زنان بیان می‌شود 7 اصل توانمندسازی اقتصادی برجسته است. ببینید سامانه اطلاع‌رسانی : <http://www.unwomen.org/en/partnerships/businesses-and-foundations/womens-empowerment-> ذی‌ربط - principles بر اساس (undp)

۲. هرچند استقلال زن در دارایی در کشور ایران، خود ریشه در فقه شیعه دارد اما در کشورهای غربی و انگلستان طی دو قانون در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار، از زن رفع حجر نمود. رجوع شود به کتاب نظام حقوق زن در اسلام اثر استاد مطهری.

۳. این نگرش همه‌جانبه در اهداف توانمندسازی زنان و عدالت جنسیتی برنامه توسعه ملل متحد کاملاً تصریح شده است و حوزه‌های مختلف را در بر می‌گیرد. در صفحه اول بخش مربوطه سامانه مذکور قابل مطالعه است: <http://www.undp.org/content/undp/en/home/ourwork/womenempowerment/overview.html>

۴. در این نگرش، جنسیت مردان، زنان، زنان هم‌جنس‌باز، مردان هم‌جنس‌باز و انسان‌های دو جنسیتی به رسمیت شناخته می‌شوند. در نتیجه در این تفکر، الگوی ازدواج دو جنس زن و مرد از الگوی ازدواج دو هم‌جنس‌باز طبیعی‌تر محسوب نمی‌شود.

۵. روش تبارشناسی برآمده از نظریات میشل فوکو است. به‌طور کلی آثار وی را به دو دوره دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تقسیم می‌کنند که برخی قائل به جدایی این دو دوران هستند و برخی، تبارشناسی را در ادامه و تکمیل‌کننده دیرینه‌شناسی می‌دانند.

۶. زنان روشنفکری چون بانوی مجتهد سیده نصرت امین اصفهانی، معروف به بانوی ایرانی برای مقابله با جریان‌های انحرافی و ضد اسلامی زنان دست به مبارزه فرهنگی زدند.

۷. حق رأی زنان یکی از مواد طرح شش ماده‌ای «انقلاب سفید» شاه بود که دولت به‌رغم مخالفت‌های روحانیت و جبهه ملی، اصول آن را در ششم بهمن ۱۳۴۱ به فراتراندوم گذاشت و یک ماه بعد نیز به زنان حق رأی داد.

۸. فرخ رو پارسا اولین زنی بود که به مقام وزارت رسید. پست او وزارت آموزش و پرورش در کابینه دوم و سوم امیرعباس هویدا بود. همچنین او نخستین نماینده زن مجلس شورای ملی بود.

۹. در سال ۱۳۲۸ تنها حدود هشت درصد از کل زنان سواد داشتند اما در سال ۱۳۴۵ این رقم به حدود هجده درصد رسید و در سال ۱۳۵۰ از بیست و شش درصد فراتر رفت.

۱۰. اصل ممنوعیت تبعیض ناروا.

۱۱. اصل اقدامات تبعیض آمیز مثبت.

۱۲. برای مثال با توجه به صراحت ماده ۵۵۰ قانون مجازات اسلامی «دیه قتل زن، نصف دیه مرد است» و همچنین طبق ماده ۵۶۰ «دیه زن و مرد در اعضا و منافع تا کمتر از ثلث دیه کامل مرد، یکسان است و چنانچه ثلث یا بیشتر شود دیه زن به نصف تقلیل می‌یابد». قانون مجازات اسلامی جدید که در سال ۱۳۹۲ به تصویب رسید، در تبصره‌ای ذیل ماده ۵۵۱، مقرر داشته است: «در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارات‌های بدنی پرداخت می‌شود.»